

گزارشی از کتاب ابن تیمیه لیس  
سلفیاً اثر منصور محمد محمد عویس



گزارشی از کتاب ابن تیمیه لیس سلفیاً اثر منصور محمد محمد عویس

## مقدمه

ابن تیمیه از معدود افراد بحث‌برانگیز و محل مناقشه در قرن‌های پس از خویش بوده است. گروهی روش و آرای وی را پذیرفتند و به دفاع تمام‌قد از او پرداختند، اما گروهی دیگر به رد و انکار آرای او روی آوردند. نویسندگان اثر حاضر در صدد است نظریات ابن تیمیه درباره صفات خداوند، تجسیم و عصمت انبیا را تبیین کند و سپس به نقد آن بپردازد تا بدین ترتیب دیدگاه وی را به دقت بکاود.

یکی از اصول مهم ابن تیمیه تبعیت از سلف است. مقصود از سلف سه نسل صحابه، تابعین و اتباع تابعین است. او معتقد است فهم سلف بر فهم خلف برتری دارد و باید از فهم آنان پیروی کرد. مخالفان ابن تیمیه، ضمن احترام به سلف، گفته‌اند بسیاری از عقایدی که از ناحیه ابن تیمیه به سلف نسبت داده می‌شود، افترا به سلف است. کتاب *ابن تیمیه لیس سلفیاً* نیز بر همین دیدگاه نوشته شده است. این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و سه باب است. در باب اول کتاب، نمونه‌هایی از نظر علمای اهل سنت در خصوص آیات و احادیث متشابهی که در آن صفات خداوند ذکر شده، آورده شده است و پس از آن دیدگاه ابن تیمیه در این زمینه ذکر شده است که کاملاً در تعارض با نظر سایر علما قرار دارد. نویسندگان در باب دوم با عنوان «ابن تیمیه مجسم است» تبیین می‌کنند که چگونه ابن تیمیه مکان و جهت را به خداوند نسبت می‌دهد. باب سوم نیز درباره نظر ابن تیمیه در خصوص عصمت انبیا بحث می‌کند.

مؤلف پس از بررسی نظرات علمای سلف و ابن تیمیه، به نقد و رد عقاید و نظریات ابن تیمیه در باب تشبیه و تجسیم خداوند و عصمت انبیا می‌پردازد و این‌گونه نتیجه می‌گیرد که رویه ابن تیمیه در مخالفت کامل با مذهب سلف صالح است و «ابن تیمیه سلفی نیست».

## درباره کتاب

منصور محمد محمد عویس کتاب *ابن تیمیه لیس سلفیاً* را در نقد دیدگاه ابن تیمیه درباره تجسیم و تشبیه و عصمت انبیا نگاشته است. گرچه نویسنده مستقیماً بیان نداشته که این کتاب را در رد کتاب *ابن تیمیه سلفیاً*، اثر محمد خلیل هراس، نوشته است، ولی می‌توان این کتاب را در تقابل با کتاب هراس دانست؛ زیرا در برخی صفحات این کتاب، اشاراتی به کتاب هراس دیده می‌شود که در این اشارات، نویسنده پس از نقل مطالب کتاب *ابن تیمیه سلفیاً*، گفتار نویسنده را نقد کرده است. از آن گذشته عنوان کتاب نیز خود گویای این تقابل است.

درباره نویسنده کتاب اطلاع چندانی در دست نیست، جز اینکه وی فارغ‌التحصیل الأزهر مصر است و با عنوان صریحی که برای کتاب خود انتخاب کرده است، نشان می‌دهد از منتقدان سرسخت سلفیه، به ویژه وهابیت، است. کتاب *ابن تیمیه لیس سلفیاً* با حمله وهابیان و مدافعان ابن تیمیه مواجه شد و حتی در کتاب *کتب حذر منها العلماء* این کتاب را از کتب ممنوعه برشمردند و آن را «پر از باطیل و آمیخته با بدعت‌ها» توصیف کردند. [1]

## محتوای کتاب

این کتاب از سه باب تشکیل شده است. در باب اول، دیدگاه مذهب سلف با نظر ابن تیمیه درباره

صفات خداوند مقایسه می‌شود. باب دوم به عقیده تجسیم ابن تیمیه می‌پردازد و آن را نقد می‌کند؛ و در نهایت، در باب سوم دیدگاه ابن تیمیه درباره عصمت انبیا ذکر و سپس نقد شده است.

باب اول: بیان لمذهب السلف

نویسنده در فصل اول این باب، ابتدا نظر علمای اهل سنت را در خصوص آیات و احادیث متشابهی که در آن صفات خداوند ذکر شده، بیان می‌کند و بعد از آن نظر ابن تیمیه را در این باره ذکر می‌کند تا مقایسه‌ای بین دیدگاه علمای سلف و ابن تیمیه به مخاطب خود ارائه دهد. نویسنده در این باب (ص 7-23) به ترتیب، نظر این افراد را درباره صفات خداوند و آیاتی که در قرآن در این باره وجود دارد، بیان می‌کند:

فخر رازی در *اساس التقدیس*؛ ابن خلدون در مقدمه کتاب *العبر*؛ احمد الدردیر در *فوائد الفرائد فی ضابط العقائد*؛ کمال بن ابی شریف در *شرح المسایره*؛ کمال بن الهمام در *المسایره فی العقائد المنجیه*؛ علامه لبنانی در *حاشیه علی شرح جمع الجوامع*؛ سعدالدین تفتازانی در *شرح علی العقائد النسفیة*؛ عز بن عبدالسلام، ابراهیم لقانی در *جوهره التوحید*؛ ابوحامد غزالی در *إلجام العوام عن علم الکلام*؛ سید احمد الرفاعی در *البرهان المؤید*؛ عبدالعلیم محمود در *التکفیر السلفی فی الاسلام*؛ دکتر محمد البهی در *الجانب الالهی من التنکیز الاسلامی*؛ و محمد عبدالعظیم زرقانی در *مناهل العرفان فی علوم القرآن*.

برای مثال، سعد الدین تفتازانی، در *شرح علی العقائد النسفیة*، پس از ذکر ادله مخالفان بیان داشته است که حمل این نصوص بر معنای ظاهری آن و حکم کردن بر غیر محسوس (خداوند) به احکام محسوس، وهم و خطای محض است و در زمینه تنزیه خداوند، دلایل قطعی وجود دارد (ص 10).

یکی از مثال‌های مهمی که منصور عویس درباره اشکال بر ابن تیمیه مطرح می‌کند (ص 10-12)، گفتارهایی است که از شیخ عز بن عبدالسلام نقل می‌کند. شیخ عز بن عبدالسلام بیان داشته که برخی آیات به منظور تطبیق ذهنی سؤال و درک سائل است و اگر به این صورت نمی‌آمد، سائل و مخاطب آیات، از درک معنای آن عاجز می‌ماندند. از یحیی بن معاذ رازی درباره ذات و کیفیت و مکان خداوند پرسیدند و وی از پاسخ طفره رفت و پس از اعتراض سائل بیان داشت که صفات خداوند محدود به موارد مذکور در قرآن است و بقیه صفات، صفت مخلوقان است. شبلی در پاسخ به پرسش از آیه شریفه «الرحمن علی العرش استوی» بیان داشته، رحمان ازلی است و عرش حادث، پس عرش به واسطه رحمان استواء یافت. از احمد بن حنبل درباره استواء پرسیدند. وی گفت استواء آنچنان است که در آیه آمده، نه به آن صورت که به ذهن انسان خطور می‌کند. شافعی نیز در این باره می‌گوید: «آمنت بلا تشبیه و صدقت بلا تمثیل و اتهمت نفسی فی الادراک و أمسکت عن الغوض فیه کل الامساک». ابوحنیفه می‌گوید هر کس بگوید نمی‌دانم خدا در آسمان است یا زمین، کافر شده، چون گمان برده برای خداوند مکان است و هر کس چنین گمانی ببرد، مشبه است. از مالک نیز درباره استواء پرسیدند. وی گفت: «استواء مشخص است ولی کیفیت آن نامشخص. ایمان واجب است و پرسش از آن بدعت» [2].

ابوحامد غزالی در *إلجام العوام عن علم الکلام* می‌گوید حقیقت مذهب سلف (یعنی مذهب صحابه و تابعین) این است که واجب است در برخورد با هر حدیثی از این دست احادیث، به یکی از این هفت امر یعنی: تقدیس (تنزیه خداوند)، تصدیق (ایمان به گفتار پیامبر)، اعتراف به عجز خود، سکوت (نپرسیدن از معنای آن)، اِمساک (تصرف نکردن در معنای آن)، کف (بازداشتن

باطن خود از بحث و تفکر در آن)، تسلیم به اهل آن (یعنی واگذاری به پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و انبیا و صدیقین و اولیا) متوسل شد (ص 14 و 15).  
سید احمد الرفاعی در *البرهان المؤید* می‌گوید: «عقاید خود را از تمسک به ظاهر آیات و روایات متشابه حفظ کنید. زیرا این تمسک از اصول کفر است» (ص 16). عبدالعلیم محمود نیز در *التکفیر السلفی فی الاسلام* می‌گوید: «قطعاً مراد از آیه «و هو القاهر فوق عباده» فوقیت مکانی نیست. چون خداوند قبل از مکان بوده است و ما نمی‌توانیم آن را بفهمیم؛ نه ما و نه هیچ سائل دیگری قدرت شناخت و درک آن را ندارد، و مذهب سلف این بوده است که در برخورد با ادله وجود خداوند و صفاتش، که در قرآن و سنت آمده است، بدون هر گونه زیادت و نقصانی توقف می‌کردند» (ص 16-18).

محمد عبدالعظیم زرقانی در کتاب *مناهل العرفان فی علوم القرآن* می‌گوید علمای ما در برخورد با متشابهات، به سه شیوه عمل می‌کنند. آنها اولاً حمل لفظ بر معنای ظاهری‌اش را که محال است، باطل می‌دانند. دوم در صورت متوقف بودن دفاع از اسلام بر تأویل این موارد، به معنای صحیح، تأویل کنند. سوم اگر در مورد حدیثی تأویل قریب به ذهن و مناسبی به دست آمد، بر آن اجماع می‌کنند (ص 21-23).

البته باید توجه داشت که اشخاصی مانند فخر رازی، ابن‌خلدون، احمد الدردیر و ... ، که نویسندگان اقوال آنها را آورده، همگی از علمای متأخر هستند و هیچ‌کدام از علمای سلف نیستند. به نظر می‌رسد نویسندگان یا معنای سلف را درک نکرده است یا آنکه معنای سلف را فهمیده و در اینجا می‌خواهد بگوید که ابن‌تیمیه بر اساس رأی و نظر بسیاری از دانشمندان متأخر، رویه‌ای خلاف رویه سلف داشته است.

### تصویر مذهب سلف نزد ابن تیمیه

محمد عویس در فصل دوم تا فصل چهارم از باب اول به بیان برخی موارد مخالفت روش و منهج ابن‌تیمیه با سلف پرداخته است. انکار مجاز در لغت از جمله این موارد است. ابن‌تیمیه منکر وقوع مجاز در لغت است و معتقد است تقسیم استعمالات به حقیقی و مجازی، نادرست است و هیچ‌گونه مجازگویی در قرآن و حدیث رخ نداده است (ص 24). سپس نویسندگان به نقد دیدگاه ابن‌تیمیه درباره مجاز می‌پردازد و می‌گوید ابوعبیده معمر بن مثنی (114-210 ه.ق.) که از علمای قرن دوم و سوم است، درباره مجاز و حقیقت سخنانی دارد و البته خود ابن‌تیمیه نیز بر این سخنان اذعان داشته و بیان کرده است که منظور ابوعبیده از مجاز در آیات، مفهوم آیه است، نه قسیم حقیقت. منصور محمد عویس در رد دیدگاه ابن‌تیمیه گفته است این ادعای ابن‌تیمیه گزافه‌گویی آشکاری است که نه خود وی و نه دیگر منکران مجاز دلیلی بر آن ذکر نکرده‌اند (ص 31).

همچنین ممکن است اصطلاح «مجاز» بین علما، متداول نباشد، اما این مطلب به این دلیل است که اصطلاحات علوم مختلف، به خاطر تحدید و تعریف مفاهیم علوم، وضع شده‌اند که در زمان متقدم، نیازی به آن وجود نداشت. عرب بر طبق اسلوب خویش بعضی کلمات را در «آنچه برای آن وضع شده» [3] آورده و برخی دیگر را در «آنچه برای آن وضع نشده» [4] و این مطلب بعدها در زبان‌ها به نام حقیقت و مجاز معروف شده است (ص 32 و 33). برای مثال، شافعی ذیل آیه «و اسألهم عن القرية» [5] (از قریه بپرس) گفته است منظور «اهل القرية» است و بین «اشخاص آگاه به زبان عرب» [6] اختلافی در این مورد وجود ندارد. از این سخن شافعی مشخص می‌شود که در مورد برخی الفاظ، معنای اصلی مراد نیست. عجیب است که ابن‌تیمیه متوجه نشده است که حقیقت «دلالت‌کننده بر معنایش بدون واسطه» [7] است و مجاز

«دلالت‌کننده بر معنای مقصود به واسطه قرینه» [8] (ص 34 و 35).

## ابن‌قیم و مجاز

نویسنده سپس به بررسی آرای یکی از برجسته‌ترین شاگردان ابن‌تیمیه به نام ابن‌قیم جوزیه در باب حقیقت و مجاز می‌پردازد و بیان می‌دارد که وی در این باب دچار تناقض شده است. ابن‌قیم در کتاب *الفوائد المشوقة إلى علوم القرآن و علم البيان و در جاهای دیگر*، آشکارا به موضوع حقیقت و مجاز اشاره می‌کند و حتی در این کتاب به توصیف مجاز در عرب و انواع آن می‌پردازد. اما با کمال تعجب می‌بینیم ابن‌قیم در کتاب *الصواعق المرسله* همان حرف ابن‌تیمیه را تکرار می‌کند و می‌گوید اولین کسی که لفظ «مجاز» را به کار برد، ابوعبیده معمر بن مثنی بود که تفسیر قرآن خود را *مجاز القرآن* نامید و منظور از مجاز در گفتار وی در مقابل حقیقت نیست، بلکه منظور، «آنچه از لفظ تعبیر و تفسیر می‌شود» [9] است. و در جای دیگر می‌گوید: «و دانسته شد که تقسیم الفاظ به حقیقت و مجاز، نه تقسیم شرعی است، نه عقلی و نه لغوی؛ بلکه صرفاً اصطلاحی است که بعد از سه قرن نخست پدید آمده است» [10] و بدین‌ترتیب مطالب ابن‌قیم در کتاب‌های مختلف، متناقض و در تضاد با هم قرار دارد (ص 37-41).

سپس نویسنده در فصل چهارم دوباره بحث را به سمت ابن‌تیمیه باز می‌گرداند و از انکار مجاز در دیدگاه ابن‌تیمیه، که به ظاهر بحثی بلاغی است، دو نتیجه می‌گیرد:

1. کسی که این چنین مجاز را انکار می‌کند، ارزش کلام و آرای خود را پایین آورده است.
- ابن‌تیمیه علی‌رغم ادعای تنزیه و تقدیس، از زمره مشبهه و مجسمه است. زیرا مذهب سلف گرچه درباره تأویل تفصیلی ساکت است، اما از تأویل اجمالی منعی نکرده‌اند. به عبارت دیگر، سلف از اسناد ظاهر مشکوک به تشبیه منع کرده‌اند و معنای آن را به خدا واگذار کرده‌اند. ولی ابن‌تیمیه الفاظ مشعر به تشبیه را به ظاهر آن معنا کرده و تأویل نکرده است. به همین دلیل، عمل وی با قواعد لغت عربی در تضاد است. وی اعلان کرده است که: «صحیح نیست که گفته شود ظاهر، اراده نشده است» [11] و «همین ظاهر، حقیقت است؛ زیرا در لغت مجاز وجود ندارد» [12]. نکته دیگر اینکه ابن‌تیمیه به این منہج خود نیز وفادار نبوده، در کتاب *الفرقان بین أولیاء الرحمن و أولیاء الشیطان* کلمه «مع» را در جایی که منظور همراهی خداوند با انسان‌ها است، به دو قسم عامه و خاصه تقسیم کرده است و در آیه «ألم تر أن الله يعلم ما فی السموات و ما فی الأرض ما یكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعم و لا خمسة إلا هو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا هو معهم أينما كانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیامة إن الله بكل شیء علیم» [13] (آیا نمی‌دانی که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر اینکه او همراه آنهاست، هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می‌سازد، چراکه خداوند به هر چیزی داناست) به معنای همراهی به وسیله علم خویش دانسته است و در آیاتی مانند «إن الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون» [14] (خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند) و «لا تحزن إن الله معنا» [15] (و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، خدا با ماست!») به معنای همراهی در مقابله با دشمنان مسلمانان و پیامبر صل الله علیه و آله و سلم حمل کرده و گفته است: «اگر معنای معیت این باشد که خداوند بذاته در هر مکانی باشد، تناقض است (و محال). بلکه باید گفت همراهی خداوند با آنها به وسیله کمک و حمایتش است و در مقابل از دشمنانش حمایتی نمی‌کند» [16].

نویسنده درباره این طرز برخورد ابن تیمیه با تأویل و مجاز می‌گوید آیا این نوع رویکرد و تفسیر از «مع» به معنایی که مناسب ذات خداوند است، خروج کلام از مقتضای ظاهر نیست و آیا این تفسیر، استبعاد لفظ به معنایی که غیرمناسب با لفظ و مناسب با ذات خداوند تعالی است، نیست؟ اگر این روش صحیح است، چرا در بقیه نصوص به کار برده و تعمیم داده نشود؟ جالب است که شاگرد ابن تیمیه، ابن قیم نیز در آیه «نحن اقرب الیه من حبل الوريد» [17] (و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!) بیان داشته مراد قرب ملائکه است و نسبت دادن قرب به خداوند به صیغه جمع، بنا بر عادت بزرگان در نسبت دادن افعال بندگانشان به خود و به واسطه اوامرشان است. چنان‌که پادشاهی می‌گوید: «ما آنها را کُشتیم» و همچنین است در آیه «فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم» [18] (این شما نبودید که آنها را کشتید. بلکه خداوند آنها را کشت!). در ادامه، نویسنده، گفتار شیخ محمد عبدالعظیم زرکانی و شیخ محمد بن زاهدی بن حسن الکوثری شیخ محمد ابوزهره را در نقد گفتار ابن تیمیه در خصوص منع تأویل آورده است (ص 42-66).

### باب دوم: ابن تیمیه مجسم

ابن تیمیه مکان و جهت را به خداوند نسبت می‌دهد

نویسنده در فصل اول این باب بیان می‌دارد که ابن تیمیه مکان و جهت را به خداوند نسبت می‌دهد. ابن تیمیه در کتاب *مجموع الفتاوی* به شدت بر نافیان جهت و مکان‌مندی خداوند می‌تازد و قول و دلیل ایشان را رد می‌کند. لازمه قول ابن تیمیه، اثبات جهت و مکان برای خداست. وی درباره دیدگاه قائلان به عدم جهت و تحیز می‌گوید:

این کلام (جهت و مکان نداشتن خداوند) نه از دین خدا است و نه از ایمان و نه راه مؤمنین و نه اطاعت خداوند و رسولش است. وقتی چنین است، کسی که اعتقاد به آن (جهت و مکان نداشتن خداوند) را ملتزم شود، آن را جزء دین قرار داده و به همین جهت دین خدا را تغییر داده است؛ همچنان که بدعت‌گذاران یهودی و مسیحی و مبتدعین مسلمان دین پیامبران را تغییر دادند» [19] (ص 71).

با توجه به این گفتار ابن تیمیه و مواردی مانند آن، درمی‌یابیم که وی قائل به بطلان اعتقاد به نفی جهت و مکان‌مندی در خصوص خداوند (یعنی اعتقاد به وجود جهت و تحیز) است و اعتقاد به جهت نداشتن و مکان‌مند نبودن را از افعال امامان گمراه می‌داند و آن را از مصادیق «أم تقولون علی الله ما لا تعلمون» [20] (یا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟! می‌خواند).

حتی ابن تیمیه در کتاب *الرسالة التدمرية* به مکان‌مندی و جهت‌دار بودن خداوند تصریح می‌کند و می‌گوید: «اگر کسی بگوید خداوند در جهتی است، یا منظورش این است که خداوند بالای عالم است یا اینکه خداوند داخل در مخلوقات است. معنای اول، کلامی درست است و اگر اراده معنای دوم بکند، سخنش باطل است» [21].

همچنین، ابن تیمیه در کتاب *التأسيس* خود نیز فوقیت حسی را برای خدا قائل است. وی ادعا می‌کند جهت داشتن و مکان‌مندی خداوند حق است و قول وحی بر طریق و گفتار سلف است (ص 70-88).

### ردّ گفتار ابن تیمیه در مکان‌مندی و جهت داشتن خداوند

نویسنده سپس در فصل دوم این باب به ردّ گفتار ابن تیمیه می‌پردازد و دیدگاه ابوحامد غزالی در *إلجام العوام* (ص 90 و 91) و شیخ محمد عبده در *حاشیه‌اش بر العقائد العضدية* (ص 95 و 96) و شیخ کوثری در *الردّ علی نونیه ابن قیم* (ص 96-98) را، که در تعارض با گفتار ابن تیمیه هستند،

نقل می‌کند و در انتها می‌گوید علما، تفسیر مبتنی بر ظاهر الفاظ آیات مشکوک در تجسیم را قبول ندارند و شرعاً و عقلاً آن را مردود می‌شمرند و روشن است که گفتار ابن تیمیه مانند مذهب سلف نیست. سپس نویسنده می‌گوید بنا بر گفتار محمد عبده، برخی علما مثبتین جهت بر خداوند را کافر می‌دانند. بنابراین، گفتار ما در اینکه «ابن تیمیه سلفی نیست» نوعی تسامح و مدارا است (ص 118).

ابن تیمیه به قیام حوادث در خداوند تعالی قائل است

یکی دیگر از ادله «سلفی نبودن ابن تیمیه» نظر وی در قیام (تحقق) حوادث در خداوند است. محمد خلیل هراس، که از حامیان متعصب ابن تیمیه است، می‌گوید ابن تیمیه همانند کرامیه قائل به قیام حوادث در ذات خداوند است. علاوه بر گفتار محمد خلیل هراس، خود ابن تیمیه نیز در کتاب *منهاج السنة*، تصریح به این نظر خود دارد و می‌گوید: «اگر قائل به وقوع حوادث در خداوند بشوید، ما شما را تأیید می‌کنیم و این قول، همان چیزی است که شرع و عقل بر آن دلالت دارد». [22] و در جای دیگری، در همان کتاب، می‌گوید: «اگر به ما بگویند از این مطلب وقوع حوادث در ذات خداوند اثبات شود، می‌گوییم: چه کسی از سلف و ائمه این را انکار می‌کند؟ نصوص قرآن و سنت نیز آن را اثبات می‌کند. همچنین حکم عقل و سخن پذیرفته شده همه گروه‌ها آن را تأیید می‌کند. و کسی که آن را انکار کند، لوازم و ملزومات آن را نشناخته است». [23]

البته اعتراف ابن تیمیه به این رأی خود محدود به این موارد نیست و در جاهای دیگر نیز به چشم می‌خورد. نویسنده سپس به نقد دیدگاه ابن تیمیه می‌پردازد و می‌گوید همچنان که شیخ هراس بیان داشته، ابن تیمیه درباره قول به قیام حوادث در خداوند از کرامیه تبعیت کرده است و کرامیه نیز از مجسمه هستند. اما این قول شیخ هراس درست نیست که سلفیه نیز قائل به نظر ابن تیمیه هستند. بلکه صحیح آن است که بگوییم این قول فقط قول کرامیه است و تعمیم این قول به «سلف»، بدون دلیل است.

اشکال بعدی نویسنده، بر گفتار خود ابن تیمیه است. ابن تیمیه در *منهاج السنة*، قائل به قیام حوادث در خداوند می‌شود و می‌گوید: «چه کسی از سلف و ائمه قبلی آن را انکار کرده؟!». [24] ولی در جای دیگر همان کتاب، خداوند را بری از اعراض (صفات زائد بر ذات) و نقایص (امور مخالف کمال مطلق) معرفی می‌کند و می‌گوید: «خداوند از اعراض و نقایص منزّه است». [25]

اشکال دیگر آن است که تمام مسلمانان اجماع دارند که هر کمالی که شایسته خالق متعال است باید درباره ذات مقدس حق ثابت شود، و تأثیر و قیام حوادث در ذات خداوند به معنای قیام مخلوق در ذات خداوند است. چون حادث، مخلوق است و این به معنای قیام ناقص در خداوند کامل و اتصاف خداوند کامل به ناقص است. اگر ابن تیمیه با این گفتار موافق باشد، با اجماع مسلمانان بر کمال خداوند مخالفت، و کمال را از خداوند سلب کرده است.

نویسنده سپس می‌گوید ابن تیمیه در نسبت دادن این قول خود به سلف اشتباه کرده است و قیام حوادث در ذات خداوند، هم به لحاظ شرع و هم به لحاظ عقلی محال است و اصلی‌ترین دلیل آن، آیات فراوانی است که دلالت بر تنزیه خداوند می‌کند مثل «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر» [26] (هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست) و «قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» [27] (بگو: خداوند، یکتا و یگانه است. خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند. (هرگز) نژاد، و زاده نشد. و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است). سپس به رد این قول از زبان کندی در کتاب *رسائل الکندی الفلسفیه*،

سخن کمال بن همام در کتاب *المسایرة فی العقائد المنجیة فی الآخرة*، قول علما در دلیل بر بطلان تسلسل، گفتار شیخ کوثری در ردّ بر نونیه ابن‌قیم و گفتار باقلانی در این باب می‌پردازد و در انتها بیان می‌دارد که قیام حوادث در ذات خداوند، مستلزم قول به تجسیم است که سلف با آن مخالف است و بنابراین «ابن‌تیمیه سلفی نیست» (ص 119-156).

ابن‌تیمیه قائل است کلام خداوند دارای صوت و حرف است نویسنده درباره منبع این قول ابن‌تیمیه که در فصل پنجم از باب دوم به آن اشاره کرده، به کتاب *ابن‌تیمیه السلفی*، اثر شیخ هراس، ارجاع می‌دهد که هراس در این باره می‌گوید: «ابن‌تیمیه اعتقاد دارد که خداوند با حرف و صوت صحبت می‌کند؛ به عربی قرآنی سخن می‌گوید؛ همچنان که به زبان عبری تورات سخن می‌گفت و موسی% را به صورتی که می‌شنید، خطاب قرار داد. همچنین در روز قیامت به همین صورت (صدایی که همه می‌فهمند) بندگانش را خطاب می‌کند».[28]

سپس نویسنده این قول ابن‌تیمیه را نقد کرده، می‌گوید آیا ابن‌تیمیه نمی‌داند که این مطلب مستلزم حرکت در ذات باری تعالی است و حرکت عرضی است که فقط در جسم تحقق می‌یابد. پس لازمه این سخن اثبات جسمیت خداوند است. در حالی که ابن‌تیمیه ادعا دارد که صفات خداوند، تشابهی با صفات خلق ندارد. سپس نویسنده گفتارهایی از ابن‌تیمیه در شرح *العقیده الاصفهانیة* و فتاوی *ابن‌تیمیه* ذکر می‌کند که دلالت بر این قول ابن‌تیمیه دارد (ص 157-159). نویسنده در فصل ششم از باب دوم به نقد این گفتار ابن‌تیمیه می‌پردازد و می‌گوید اشکال اول این است که خود ابن‌تیمیه در جایی دیگر از کتاب فناوایش، گفتار خود را ردّ و نقض می‌کند و می‌گوید:

قول کسانی که می‌گویند قرآن حرف و صوتی است که از خداوند صادر می‌شود، و همچنین قول به اینکه معنای قرآن از خداوند صادر می‌شود، (یعنی قول به حدوث قرآن) بدعت است و کسی از سلف هیچ‌کدام از این دو قول را نگفته‌اند. در کلام من هیچ‌کدام از این بدعت‌ها نیست. بلکه گفتار من آن است که قرآن کلام خداوند است و غیرمخلوق و این قول همان چیزی است که سلف بر آن اجماع کرده‌اند.[29]

اشکال دیگر اینکه ادعای ابن‌تیمیه که «کلام خداوند از صوت و حرفی تشکیل یافته که شبیه صوت و حرف مخلوقات نیست»[30] در تنزیه و نفی تشبیه کفایت نمی‌کند. زیرا از سویی صوت و حرف خداوند و مخلوقاتش (بنا بر این سخن) در معنای عام صوت و حرف اشتراک دارند و از سوی دیگر این گفتار متناقض است و مانند این است که بگوییم چیزی حادث است، اما نه مثل حوادث.

همچنین بر فرض پذیرش تفاوت صوت و حرف خداوند با صوت و حرف مخلوقات، ابن‌تیمیه باز هم قائل به تنزیه نیست و از مشبهه به شمار می‌رود. ابن‌تیمیه در توصیف کلام خدا در شرح *العقیده الاصفهانیة* می‌گوید: «حدیث ابن‌مسعود بیان می‌دارد هنگامی که خداوند با وحی صحبت می‌کند، صوتی از وی شنیده می‌شود که شبیه کشیدن زنجیر شتر است».[31] چهارمین اشکال این است که ابن‌تیمیه گمان می‌برد که وی سلفی است و خداوند را فقط به آنچه در قرآن و سنت پیامبرصل الله علیه و آله و سلم آمده، توصیف کرده است، اما در قرآن آمده است: «و کلم الله موسی تکلیماً»[32] (و خداوند با موسی سخن گفت). ولی ابن‌تیمیه پا را از این فراتر گذاشته، به خداوند صفت «نطق» را نسبت داده است. علاوه بر اینکه وی به مخالفت سلف برخاسته، لفظی را که در سلف نبوده، اختراع کرده است. باید گفت کلمه «نطق» مستلزم اموری است که برای خداوند محال است. ضمن اینکه نتیجه نسبت دادن

«نطق» به خداوند، اسناد صوت و حرف و به تبع آن جهت و لازمه جهت، جسمیت برای خداوند است و تجسیم بر خداوند محال است. سپس نویسندگان گفتارهایی از کوثری، سبکی، باقلانی و همچنین فتاوی از برخی علما در ردّ نظریه ابن تیمیه ذکر می‌کند (ص 160-186).

### اشاراتی دیگر در فهم ابن تیمیه در متشابهات

نویسنده در فصل هفتم ادامه این باب، مثال‌های دیگری در مشبهه بودن ابن تیمیه ذکر می‌کند و می‌گوید ابن تیمیه علاوه بر قائل بودن به اثبات مکان و جهت، قیام حوادث در ذات خداوند، و صوت و حرف داشتن کلام خدا قائل به موارد دیگری است که لازمه آن تجسیم است. برای مثال، وی به معنای تحت‌اللفظی و ظاهری، برای نزول خداوند قائل است. شیخ هراس در کتاب *ابن تیمیه السلفی* به نقل از *مجموعه الرسائل الکبری ابن تیمیه* می‌گوید:

ابن تیمیه منکر این است که در قرآن و سنت لفظ «نزول» در بردارنده معنای شناخته‌شده از نزول نباشد. به خاطر اینکه قرآن به لغت عرب نازل شده است و عرب معنایی غیر از این معنا را برای نزول نمی‌شناسد. اگر از این لفظ معنایی دیگر اراده شود، خطابی به غیر لغت عربی است و استعمال لفظ در معنایی غیرشناخته‌شده است و این استعمال جایز نیست. [33]

گرچه شیخ هراس در ادامه درصدد توجیه نظر ابن تیمیه برآمده، می‌گوید:

لکن آیا معنای این سخن ابن تیمیه این است که وی قائل به نزول حقیقی خداوند به آسمان دنیا است؟ و آیا برای خداوند حرکت و انتقال جایز است؟ متنی از ابن تیمیه که دلالت بر این بکند، نیافتیم. بلکه روش ابن تیمیه که در عموم کتبش آورده، این است که خداوند بالای آسمان‌ها است و از خلقش جدا است و مخلوقات خدا را محصور و احاطه نمی‌کند. [34]

منصور عویس سپس ادله‌ای در ردّ نظریه ابن تیمیه و تناقض داشتن گفتار ابن تیمیه و مخالفت این گفتار ابن تیمیه با نظر سلف ذکر می‌کند.

همچنین نویسندگان می‌گویند فهم ابن تیمیه از آیه «الرحمن علی العرش استوی» [35] (همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلط است) نیز ظاهری است و همچنان که نویسندگان در فصول پیشین ذکر کرد، ابن تیمیه به واسطه امثال این آیه، جهت را برای خداوند اثبات کرد و به حسب فهم ظاهری خویش، لفظ «علی» را به «فوق» تبدیل کرد. در کتاب *فتاوی ابن تیمیه* آمده است: «آنچه خداوند در فطرت و ذات بندگانش نهادینه کرده، این است که خداوند بالای آسمان‌ها است». [36]

نویسنده سپس به واسطه ادله عقلی و شرعی و نقل قول‌هایی از دکتر محمد البهی، شیخ الکوثری، ربیع بن حبیب و امام قشیری، به ردّ گفتار ابن تیمیه می‌پردازد و این مطلب را ثابت می‌کند که منهج سلف با رأی ابن تیمیه مخالف است و «ابن تیمیه سلفی نیست» (ص 187-215).

### مواجهه ابن تیمیه با قضیه تجسیم

نویسنده در فصل هشتم این باب به تعریف جسم از دیدگاه ابن تیمیه می‌پردازد و سپس دیدگاه ابن تیمیه درباره جسمیت خداوند را در چند مرحله بیان می‌کند. ابتدا نویسندگان کتاب بیان می‌دارد که ابن تیمیه در باب نظر سلف در خصوص جسمیت خداوند در کتاب *منهاج السنه* می‌گوید: «کسی از صحابه و تابعین و سایر امامان مسلمان (چه اهل بیت و چه غیر ایشان) واژه‌های «جسم»، «جوهر»، «مکان‌مندی»، «جهت» و مانند آن را بیان نکرده است. بنابراین، کسی از آنها هیچ‌کدام از آن الفاظ را در حق خداوند (چه نفی و چه اثباتی) استعمال نکرده است». [37]

سپس نویسنده دیدگاه آلوسی در تفسیر روح المعانی و ابو حامد غزالی در *إلجام العوام* در نقد دیدگاه ابن تیمیه را ذکر می‌کند و سپس ادله‌ای دیگر در نقد گفتار ابن تیمیه می‌آورد. آنگاه می‌گوید ابن تیمیه در کتاب *موافقة صریح المعقول لصحیح المنقول* تصریح می‌کند که سلف، موضع جهمیه را در نفی جسمیت برای خداوند، انکار کردند و این مطلب در تناقض با گفتار سابق ابن تیمیه در منهاج است (که در بالا ذکر شد).

نکته بعدی این است که ابن تیمیه قائل به ترکیب در ذات خداوند است و ذات خداوند را مرکب از اجزا می‌داند و قول قائلان به نفی ترکیب را ردّ و انکار می‌کند. سپس نویسنده به ذکر برخی گفتارهای ابن تیمیه در کتاب *مجموع الفتاوی* می‌پردازد و با توجه به این گفتارها نتیجه می‌گیرد که ابن تیمیه قائل به جسمیت خداوند است. البته ابن تیمیه جسمیتی از سنخ مخلوقات را از خداوند نفی می‌کند. در ادامه، نویسنده این قول ابن تیمیه را نیز درباره عدم تماثل جسمیت خداوند با مخلوقات به چالش می‌کشد و آن را مخالف منهج سلف، بنا بر ادعای خود ابن تیمیه، می‌داند.

سپس نویسنده می‌گوید ابن تیمیه مخالفان تشبیه را به سبب اعتمادشان به دلیل جسم نداشتن خداوند نقد می‌کند و می‌گوید بهتر است مخالفان تشبیه به جای اعتماد بر نفی تجسیم، بر نفی عیب و نقص خداوند اعتماد کنند.

در ادامه نویسنده عباراتی را از شیخ الکوثری، دکتر سلیمان دنیا و شیخ محمد ابوزهره در نقد گفتار ابن تیمیه ذکر می‌کند و در انتها بیان می‌دارد که با تمام این موارد به یقین باید گفت: «ابن تیمیه سلفی نیست» (ص 216-248).

#### باب سوم: نظر ابن تیمیه درباره عصمت انبیا

نویسنده در این باب به اختصار به بررسی نظر ابن تیمیه در باب عصمت انبیا می‌پردازد. ابن تیمیه گرچه عصمت را در متعلقات وحی اثبات می‌کند، ولی لازمه کلامش این است که وی قائل به جواز خطا است ولی استمرار خطا در وحی را نفی می‌کند. ابن تیمیه در این بحث حدیث غرانیق را می‌آورد که علمای محقق بر آن ایراد وارد می‌کنند. ابن تیمیه عصمت از گناه را قبل از نبوت و بعد از نبوت در حق انبیا اثبات نمی‌کند و فقط می‌گوید «نبی باید توبه کند» [38] همچنین ابن تیمیه ادعا می‌کند که قول وی رأی جمهور و رأی سلف است. نویسنده شواهدی در خصوص نظر ابن تیمیه درباره عصمت انبیا از کتاب *فتاوی ابن تیمیه* می‌آورد (ص 251-257). سپس در قسمت دوم این باب به اختصار به نقد دیدگاه ابن تیمیه درباره عصمت انبیا می‌پردازد و عصمت را در حق انبیا اثبات شده می‌داند و ادله عقلی و شرعی و همچنین گفتار شیخ احمد دردیر و احمد صاوی در این باب را می‌آورد و در انتها می‌گوید سلف نیز بر عصمت انبیا قائل‌اند (ص 258-262).

#### خاتمه

نویسنده در قسمت‌های مختلف کتاب، بارها نظرات علمای سلف و همچنین ابن تیمیه را در موضوعات صفات خداوند، تجسیم و عصمت انبیا بیان می‌دارد و در هر مورد درصدد بیان این مطلب به مخاطب است که اندیشه ابن تیمیه با اندیشه علمای سلف در تقابل است و نظر ابن تیمیه اشتباه و مردود است. در انتهای کتاب، نویسنده می‌گوید گرچه ابن تیمیه خود را پای‌بند به سلف معرفی می‌کند و خود را پیرو سلف می‌داند، ولی در تطبیق بحث‌های مختلف با گفتار سلف مخالفت کرده است. به همین دلیل کتاب را *ابن تیمیه لیس سلفیاً* نامیده است.

#### پاورقی‌ها

[1]. مشهور بن حسن سلمان، کتب حذر منها العلماء، ج 1، ص 239.

[2]. الإستواء معلوم والکیف مجهول والایمان واجب والسؤال عنه بدعة.

- [3]. «ما وضع له».
- [4]. «غیرما وضع له».
- [5]. سوره اعراف (7)، آیه 163
- [6]. «اهل علم باللسان».
- [7]. «تدلّ علی معناها بنفسها».
- [8]. لا يدلّ علی معناها إلا بالقرينة.
- [9]. «ما يعبر به عن اللفظ و يفسر به».
- [10]. «و اذا علم أن تقسيم الألفاظ إلى حقيقة و مجاز ليس تقسيماً شرعياً و لا عقلياً و لا لغوياً فهو اصطلاح محض و اصطلاح حدث بعد القرون الثلاثة».
- [11]. «لا يصحّ أن يقال بأن الظاهر غير مراد».
- [12]. «هذا الظاهر هو الحقيقة لأنه لا مجاز في اللغة».
- [13]. سوره مجادلہ (58)، آیه 7.
- [14]. سوره نحل (16)، آیه 128.
- [15]. سوره توبه (9)، آیه 40.
- [16]. «فلو كان معنى المعية أنه بذاته في كل مكان تناقض الغير الخاص والخبر العام. بل المعنى أنه مع هؤلاء بنصره و تأييده دون اولئك (يعنى الأعداء)».
- [17]. سوره ق (50)، آیه 16.
- [18]. سوره انفال (8)، آیه 17.
- [19]. «إن هذا الكلام ليس من دين الله. و لا من الإيمان و لا من سبيل المؤمنين و لا من طاعة الله و رسوله و اذا كان كذلك فمن التزم اعتقاده فقد جعله من الايمان والدين و ذلك تبديل الدين كما بدل مبتدعة اليهود والنصارى و مبتدعة هذه الأمة دين المرسلين».
- [20]. سوره بقره (2)، آیه 80.
- [21]. «و كذلك يقال لمن قال الله في جهة أتريد بذلك: أن الله فوق العالم. أو تريد به أن الله داخل في شيء من المخلوقات. فإن اردت الأول فهو حى. و إن اردت الثانى فهو باطل».
- [22]. «فإن قلتم لنا فقد قلتم بقيام الحوادث بالرب قلنا لكم نعم، و هذا قولنا الذى دل عليه الشرع والعقل».
- [23]. «فاذا قالوا لنا: فهذا يلزم منه أن تكون الحوادث قامت به قلنا: و من أنكر هذا قبلكم من السلف والأئمة؟! و نصوص القرآن و السنة تتضمن ذلك مع صريح العقل و قول لازم لجميع الطوائف، و من أنكره فلم يعرف لوازمه و ملزوماته».
- [24]. «و من أنكر هذا قبلكم من السلف والأئمة».
- [25]. «الأعراض والنقائص. والله منزّه عن ذلك».
- [26]. سوره شورى (42)، آیه 11.
- [27]. سوره اخلاص (112)، آیه 1-4.
- [28]. «و بعد فإن ابن تیمیة يرى أن الله يتكلم بحرف و صوت تكلم بالقرآن العربى بألفاظه و معانيه بصوت نفسه كما تكلم بالتوراة العبريه كذلك و نادى موسى بصوت سمعه و ينادى عباده يوم القيامة بصوت كذلك».
- [29]. «بل قول القائل إن القرآن حرف و صوت قائم به بدعة، و قوله إنه معنى قائم به بدعة لم يقل أحد من السلف لا هذا و لا هذا، و أنا ليس فى كلامى شيء من البدع بل فى كلامى ما أجمع عليه السلف إن القرآن كلام الله غير مخلوق».
- [30]. «أن كلام الله بصوت لا كأصواتنا و بحرف لا كحروفنا».
- [31]. «و حديث ابن مسعود إذا تكلم الله بالوحى سمع له صوت كجر السلسلة على الصفوان».
- [32]. سوره نساء (4)، آیه 164.
- [33]. «ولكن ابن تیمیة ينكر أن يكون فى القرآن أو السنة لفظ نزول ليس فيه معنى النزول المعروف. لأنها جاء بلغة العرب و لا تعرف العرب نزولاً إلا بهذا المعنى و لو أريد غير هذا المعنى

لکان خطاباً بغير لغتها و استعمالاً للفظ المعروف له معنى فى معنى آخر و هذا لا يجوز». [34]. «ولكن هل معنى هذا أن ابن تيمية يقول بالنزول الحقيقى الذى يقتضى هبوط البارى جل شأنه من على العرض إلى السماء الدنيا؟ و هل هو يجوز عليه الحركة والانتقال؟! لم أجد لابن تيمية نصاً يفيد هذا بل مذهبه الصريح الذى يذكره فى ! عامة كتبه أن الله فوق سمواته على عرضه بائن من خلقه و أنه لا يحصره و لا يحيط به شىء من مخلوقاته كما أنه لا يحل فى شىء منها».

[35]. سورة طه (20)، آيه 5.

[36]. «فإن الذى أقره الله تعالى فى فطر عباده و جبلهم عليه أن ربهم فوق سماواته».

[37]. «و أما لفظ الجسم والجوهر والتحيز والجهة و نحو ذلك فلم ينطق بذلك أحد من الصحابة والتابعين لهم بإحسان و سائر أئمة المسلمين من أهل البيت، و غير أهل البيت. فلم ينطق أحد منهم بذلك فى حق الله لانفياً و لا إثباتاً».

[38]. «لابد للنبي أن يتوب».